

نقد  
اقتصاد سیاسی

# خیزش امید

## پرویز صداقت

متن ویراسته‌ی سخنرانی ارائه‌شده در همایش اقتصاد سیاسی خاورمیانه، دوم آذرماه ۱۳۹۵



آذرماه ۱۳۹۵

## اشاره

پیکره‌ی خاورمیانه به تمامی دستخوش بحران است. زیست بحرانی انسان و طبیعت در این منطقه اساساً اندیشیدن به فردای آن را تلخ و دشوار ساخته است. چه چشم‌اندازی در انتظار خاورمیانه است؟ چه طرحی باید برای فردا پی‌ریخت؟ گفتار حاضر، طرح موضوعی کلی در چارچوب بحث عام «نقد اقتصاد سیاسی» خاورمیانه است. از این رو، قبل از هر چیز دعوتی است به گفت‌وگو درباره‌ی بحران‌هایی که امروز منطقه‌ی ما را درمی‌نوردد و البته تلاشی است در انتظار بازخوردهای انتقادی صاحب‌نظران. (پ.ص.)

هدف من در بحث حاضر ارائه‌ی چارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی خاورمیانه و چشم‌اندازهای موجود برای آن است.<sup>۱</sup> خاورمیانه را شامل کشورهای جنوب غرب آسیا و شمال آفریقا<sup>۲</sup> تعریف و تلاش می‌کنیم وجوه تشابه این کشورها را در پویای انباشت سرمایه‌دارانه طی چند دهه‌ی اخیر باشناسی کنیم و براساس آن بینیم چشم‌اندازهای امروز خاورمیانه چیست و آیا اساساً راهی برای برون‌رفت خاورمیانه از بحران کنونی وجود دارد؟

طبیعی است که به‌منظور شناخت امروز خاورمیانه باید بینیم این منطقه چه فرازوفرودهایی را در طول زمان از سر گذرانده تا شکل امروز خود را پیدا کند. بدون تردید، شناخت خاورمیانه‌ی امروز نیازمند شناخت دقیق‌تر تاریخ‌های پیشین این منطقه، و به‌طور خاص از مقطعی است که استعمار حضور عیان و آشکاری در منطقه پیدا کرد، نوزایی‌های فکری که از قرن نوزدهم آغاز شد و گسترش یافت، و جنبش‌ها و انقلاب‌های شکست‌خورده از

---

<sup>۱</sup> متن سخنرانی ارائه‌شده در نشست انجمن علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران در تاریخ دوم آذرماه ۱۳۹۵. برای روشن‌تر شدن پاره‌ای مباحث این‌جا و آن‌جا به متن اولیه افزوده‌ام.

<sup>۲</sup> MENA (Middle East and North Africa)

جنبش‌های هزاره‌گرای نیمه‌ی اول قرن نوزدهم تا جنبش‌های مشروطه‌خواهانه در اوایل قرن بیستم، جنبش‌های ملی‌گرایانه در نیمه‌ی دوم همین قرن، تکوین اسلام سیاسی و در نهایت انقلاب‌های متأخر بهار عربی.

طبعاً نه فرصت و نه بضاعت کافی برای بحث درباره‌ی ریشه‌های تاریخی تحولات خاورمیانه دارم. اما در حوزه‌ی بخش مهمی از مطالعات تاریخی، می‌توان مدعی شد آن‌چه در دهه‌های گذشته شاهد بوده‌ایم و به‌طور خاص یک رشته از نظریه‌هایی که درباره‌ی خاورمیانه‌ی پیشاسرمایه‌داری، تحت عناوینی مانند استبداد ایرانی و استبداد شرقی و مانند آن ارائه شده، بیش از آن که شناختی از منطقه به دست بدهد شناختی از پروژه‌های سیاسیِ امروزی طرفداران آن نظریه‌ها ارائه می‌کند.

به‌هرحال، ما بحث را به دوران پس از جنگ دوم جهانی محدود می‌کنیم. در این دوران، از سویی نفت به حامل اصلی انرژی بدل شد و خاورمیانه به‌عنوان منطقه‌ای که بیشترین نفت کشف شده‌ی جهان را در اختیار دارد اهمیت ژئواستراتژیک دوچندانی یافت. در استعمار کهن، خاورمیانه به‌عنوان شاهراه ارتباطی با شرق آسیا و بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، علاوه بر آن به‌عنوان مرز جنوبی اتحاد شوروی، اهمیت داشت. اما از هنگامی که نفت جایگزین زغال سنگ شد اهمیت خاورمیانه به‌عنوان تولیدکننده‌ی مهم‌ترین کالای قرن بیستم ابعاد جدیدی یافت. در ۱۹۴۵، نظم جدیدی در جهان حاکم شده بود. دوره‌ی بحرانی و سال‌های سیاه بین دو جنگ پایان یافته و امریکا هژمونی و سلطه‌ی خود در اقتصاد جهان سرمایه‌داری تحکیم کرده بود. جنگ سرد بین امریکا و شوروی آغاز شد و جهان آرایش جدید خود را پیدا کرد.

در خاورمیانه از ۱۹۴۵ تا امروز شاهد سه دوره‌ی متمایز هستیم:<sup>۳</sup> دوره‌ی نخست را دوران ملی‌گرایی می‌نامیم. دوره‌ی دوم که از ۱۹۸۰ آغاز شد دوران تعدیل اقتصادی و یا به قول اعراب دوران «انفتاح» است و دوره‌ی متأخر دوره‌ای است که از بهار عربی آغاز شد، از ۲۰۱۱.

در ادامه، ویژگی‌ها و تحولات هر دوره را به تفکیک تحولات اقتصادی که شاهد بودیم، تحولات ژئوپلتیک جهانی، ایدئولوژی‌های سیاسی، جنبش‌ها و تحولات اجتماعی به اختصار بررسی می‌کنیم.

## ملی‌گرایی در خاورمیانه

در این دوره شاهد جنبش‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه هستیم. جنبش‌هایی که از نهضت ملی‌شدن صنعت نفت در ایران آغاز شد و با جنبش‌های گسترده‌ای در مصر (۱۹۵۲)، تونس (۱۹۵۷)، عراق (۱۹۵۸)، الجزایر (۱۹۶۲) و لیبی (۱۹۶۹) استمرار یافت. سرنوشت نهضت ملی‌شدن صنعت نفت در ایران و شکست تلخ و تاریخی و سرنوشت‌ساز آن را همه می‌دانیم.

---

<sup>۳</sup> تقسیم‌بندی دو دوره‌ی ناصری - بعثی (۱۹۴۵-۱۹۸۰) و دوره‌ی به اصطلاح انفتاح و آزادسازی اقتصادی (۱۹۸۰-۲۰۱۱) در خاورمیانه در برخی نوشته‌های مرتبط با تحولات اقتصادی خاورمیانه مشاهده می‌شود. انفتاح به سیاست‌های درهای باز انور سادات اطلاق می‌شد. کوان هریس در مقاله‌ی اخیر خود در خاورمیانه، ضمن دوره‌بندی تحولات خاورمیانه از قرن شانزدهم تا امروز، دوره‌های متأخر را دوره‌ی پیمان کورپراتیستی پس از جنگ، سال‌های انفتاح و دوره‌ی بعد از بهار عربی را سال‌های هیولاها می‌خواند. ن.ک.

بعد از جنگ جهانی دوم دوره‌ی تفوق اقتصادی امریکا در اقتصاد جهان سرمایه‌داری است و استراتژی اصلی امریکا دسترسی به منابع نفتی منطقه بود.

در این دوره دو ایدئولوژی اصلی رقیب در رقابت بر سر قدرت سیاسی در کشورهای خاورمیانه وجود داشت: ایدئولوژی ملی‌گرایی و ایدئولوژی سوسیالیستی. جنبش‌های چپ در خاورمیانه‌ی آن سال‌ها جنبش‌های قدرتمندی بود و شاهد سرکوب آن‌ها از سوی دولت‌های مستقر در خاورمیانه بودیم. در همین دوره است که به اصطلاح سوسیالیسم عربی زاده می‌شود که می‌توان گفت استفاده از عنوان سوسیالیسم برای بهره بردن از جذابیت آن واژه در آن روزگار و البته خلع سلاح رقبای سیاسی بود.

در این دوره کشورهای خاورمیانه تلاش کردند مدرنیزاسیون اقتصادی را دنبال کنند و در اغلب کشورها شاهد رفم ارضی بودیم. بر اثر رفم ارضی بخش مهمی از نیروی کار کشاورزی پرولتریزه و درگیر مناسبات کالایی سرمایه‌دارانه شد. یعنی در رده‌های فرودست جامعه در کنار زارعان شاهد تشکیل پرولتاریا و اقشار مادون پرولتاریا بودیم. نظام اقتصادی شکل گرفته در اغلب کشورهای خاورمیانه در این دوره اقتصادهای مختلط سرمایه‌دارانه (یا در شرف گذار به سرمایه‌داری) بود که اغلب در آن دولت ایفاگر نقش اصلی بود. به همین دلیل، به تدریج طبقه‌ی جدیدی از بوروکرات‌های دولتی و نظامیان ارشد شکل گرفتند و در کنار طبقات سنتی فرادست مانند تجار و اشراف شاهد شکل‌گیری نظامیان و بوروکرات‌هایی بودیم که طبقه‌ی فرادست جدید را تشکیل می‌دادند.

چنان که گفتیم نهضت ملی‌شدن صنعت نفت در ایران با کودتای امریکایی شکست خورد. اما جنبش‌های ناسیونالیستی عربی معمولاً به دولت‌های بناپارتی سرکوبگر دگرسان می‌شدند.

با این همه، کشورهای خاورمیانه شاهد مجموعه‌ای از رفرم‌های اجتماعی و نوسازی‌ها بود که به بهبود شاخص‌های بهداشتی و آموزشی و افزایش امید زندگی منجر شد. یعنی به موازات برنامه‌های توسعه‌ی اساساً مبتنی بر جایگزینی واردات، مجموعه سیاست‌های اجتماعی اعمال شد که به ارتقای سطح زندگی و بهبود شاخص‌های معیشتی و آموزشی و بهداشتی خانوارها انجامید.

از سوی دیگر و این نکته‌ی مهمی است که در خاورمیانه از فردای جنگ جهانی دوم و «یوم‌النکبه» و تشکیل دولت اسرائیل شاهد یک موج میلیتاریستی بوده‌ایم. در همین دوره‌ی مورد بحث جنگ‌های اسرائیل و فلسطین و لبنان و سوریه و صحرای سینا و بحران کانال سوئز رخ داد.

جنگ و میلیتاریسم از سویی و الگوی جایگزینی واردات از سوی دیگر، بار مالی سنگینی بر دوش دولت‌ها در خاورمیانه تحمیل کرد. از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ پیدا بود که دولت‌های خاورمیانه دیگر به روال سابق قادر به ادامه‌ی کار نیستند. در همین سال‌ها شاهد انقلاب ایران هستیم و در خاورمیانه‌ی عربی، مصر که تا آن زمان از کانون‌های اصلی رهبری خاورمیانه بود از مقاومت در برابر اسرائیل دست برداشت و به‌زودی شاهد قرارداد کمپ دیوید شدیم.

این بار مالی که بر روی دولت‌ها بود باعث شد تا آن‌ها تلاش کنند هزینه‌های عمومی خود را کاهش دهند. مورد دیگر برای کاهش هزینه‌ها حذف برخی یارانه‌ها بود. حذف همین یارانه‌ها در دهه‌ی ۱۹۷۰ به شورش‌ها و بلواهای نان در برخی کشورهای خاورمیانه منتهی شد.

## انفتاح و آزادسازی اقتصادی

بدین ترتیب، و به موازات چرخش به نولیبرالیسم اقتصادی و برنامه‌ی تعدیل ساختاری در جهان، استراتژی قبلی جایگزینی واردات و سرمایه‌داری دولتی دو دهه‌ی قبل دیگر پاسخ‌گو نبود و به تدریج استراتژی توسعه‌ی اقتصادی در اغلب کشورهای خاورمیانه از جایگزینی واردات به توسعه‌ی صادرات تغییر پیدا کرد. این کشورها فرایندی را آغاز کردند که در عربی به «انفتاح» مصطلح است و منظور اجرای همان سه‌گانه‌ی آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی و نظارت‌زدایی است. این روند از ابتدای دهه‌ی ۱۹۸۰ در خاورمیانه‌ی عربی آغاز شد. البته در ایران به سبب وقوع جنگ در پی انقلاب و بحران استقرار نظام سیاسی پساانقلابی و دوران به‌اصطلاح درون‌تأیی ساختاری، روند انفتاح یک دهه دیرتر یعنی از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ با نام تعدیل اقتصادی آغاز شد.

تحول مهم دیگری که از دهه‌ی ۱۹۷۰ رخ داده بود افزایش شدید بهای جهانی حامل‌های انرژی و نفت است. این شوک بزرگ نفتی زمینه‌ساز مجموعه تحولات سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده‌ای در خاورمیانه شد. دلارهای نفتی باعث شد که هژمونی جهان عربی از مصر و سوریه و عراق به کشورهای حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارس منتقل شود. یعنی شیخ‌نشین‌های حاشیه‌ی جنوبی خلیج فارسی هژمونی مالی در جهان عربی پیدا کردند. برای مثال، در همان دهه‌ی ۱۹۸۰ بخشی از هزینه‌های عراق در جنگ هشت ساله را شیخ‌نشین‌ها تأمین می‌کردند و از طریق منابع مالی که در اختیار کشورهای عربی از مصر و اردن تا عراق قرار می‌دادند تلاش کردند تا بر خاورمیانه سلطه پیدا کنند.

بازهم یک تحول مهم دیگر و سرنوشت‌ساز در خاورمیانه رخ داد و آن انتقال عملی کانون بحران‌های نظامی جهان از شرق آسیا به خاورمیانه است. تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ کانون اصلی بحران‌های نظامی در جهان در شرق

آسیا قرار داشت. اما پایان جنگ ویتنام و تنش‌زدایی امریکا و چین کانون اصلی بحران‌های نظامی را به خاورمیانه منتقل کرده بود. زنجیره‌ای بی‌پایان از جنگ‌های منطقه‌ای در خاورمیانه آغاز شد: مداخله‌ی نظامی شوروی در افغانستان، جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق، جنگ‌های داخلی لبنان، و انبوهی از تنش‌های نظامی در درون کشورهای متعدد خاورمیانه. خاورمیانه نشان داده مستعد آن بوده و است که هر تنش را به سرعت به یک ستیز نظامی بدل کند.

در انتهای دهه‌ی ۱۹۸۰، در پی فروپاشی دیوار برلین، شاهد میان‌پرده‌ی کوتاه جهانی تحت عنوان «پایان تاریخ» بودیم؛ اما میان‌پرده‌ای سخت کوتاه که به جای پایان تاریخ، پرده‌ای از آخرالزمان نصیب خاورمیانه کرد. چنان که گفتیم میدان تنش‌های نظامی جهانی از شرق دور، به خاورمیانه منتقل شده بود. در این میدان تنش‌ها، در پی جنگ هشت‌ساله‌ی ایران و عراق، ابتدا شاهد جنگ اول خلیج فارس و اشغال عراق به دست کویت و سپس فاجعه‌ی بحران انسانی ناشی از تحریم‌های بین‌المللی عراق شدیم. در ادامه، بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، امریکا ابتدا به افغانستان حمله‌ی نظامی کرد. سپس عراق را به اشغال خود درآورد و بحران‌های ناشی از مداخلات نظامی امریکا در منطقه هنوز ادامه دارد.

برگردیم به بحث قبلی، از ۱۹۸۰ به تدریج برنامه‌ی انفتاح و تعدیل اقتصادی در کشورهای خاورمیانه حاکم شد. اما بهبود شاخص‌های بهداشتی و رفاهی یک تحول ساختاری‌تر را رقم زد. در همه‌ی کشورهای خاورمیانه در دهه‌ی ۱۹۸۰ از ایران تا مصر و تونس شاهد رونق زادولد و نرخ‌های بالای رشد جمعیت بودیم. این رونق زادولد در کنار بهبود شاخص‌های اجتماعی و بهداشتی و آموزشی و کاهش مرگ‌ومیر یک تحول مهم دموگرافیک در منطقه‌ی خاورمیانه پدید آورد. وقتی به بحث درباره‌ی جنبش‌های بهار عربی برسیم تأثیر این تحول دموگرافیک را به روشنی می‌بینیم.



از طرف دیگر شاهد گذار به خانواده‌ی هسته‌ای هستیم. به عبارت دیگر، اگر در یک جامعه‌ی سنتی بسیاری از نظام‌های حمایتی و تأمین اجتماعی از طریق نظام خویشاوندی ارائه می‌شود، دیگر این نظام‌ها فرسوده می‌شدند و باید نظام‌های مدرن تأمین اجتماعی خلاء آن را پر کند.

برنامه‌های نوسازی و افتتاح، برنامه‌های خصوصی‌سازی در کشورهای خاورمیانه، و برنامه‌های کالایی کردن هرچه بیش‌تر نیروی کار به سرعت در جریان بود. یعنی شاهد توسعه‌ی شهرنشینی، گسترش پرولتاریا و گسترش اقشار متعدد مادون پرولتاریا یا به اصطلاح لمپن پرولتاریا می‌شویم.

خاورمیانه یک تاریخ طولانی از نظام‌های حامی پروری دارد. این نظام حامی پروری را فقط در رابطه‌ی حاکمان با محکومان یا مردم نمی‌بینیم. این نظام در رابطه‌ی حاکمان با حاکمان هم وجود دارد. تزریق دلارهای نفتی برای حامی پروری در میان حاکمان خاورمیانه پیشینه‌ای دراز دارد. یک مسئله‌ی مهم در خاورمیانه این است که در این منطقه بخش عمده‌ای از منابع سرمایه‌ای از طریق شبکه‌ی کشورهای ثروتمند نفتی به کشورهای متحد خود در منطقه تأمین شده است.

اما سرنوشت ناسیونالیسم عربی و جنبش‌های بزرگ چپ‌گرا در خاورمیانه چه شد؟ بخش بزرگی از آنان سرکوب و به طور فیزیکی حذف شدند. شاید بتوان مدعی شد که در خاورمیانه یک نسل بزرگ از چپ‌ها سرکوب فیزیکی شدند. وقتی شما یک نسل را از بین می‌برید به نسل بد چه می‌دهید جز کوله‌باری از اجساد بر دوش و زخم‌هایی بر روح. بخش مهمی از ملی‌گرایان هم سرکوب و بخشی هم در نظام‌های حاکم مستحیل شدند. اشغال نظامی افغانستان به دست شوروی منجر به شکل‌گیری جنبشی شد که ابتدا خاستگاه‌های ضدتجاوز نظامی داشت اما به سرعت به یک جنبش بنیادگرایانه‌ی رادیکال بدل شد. این اشغال نظامی زمینه‌ساز تزریق

میلیاردها دلار نفتی عربی و تأسیس انواع دارالقرآن‌ها در پاکستان به منظور پرورش نسلی شد که بعداً طالبان و القاعده را تشکیل دادند. بدین ترتیب به موازات از بین رفتن دو جریان اصلی سکولار رقیب در خاورمیانه، و آن که ماند، آن که حاکم بود یا اپوزیسیون، دو گروه بزرگ نظامیان و اسلام‌گرایان سیاسی بودند.

از این پس، شاهد ستیز دائمی این دو جریان در خاورمیانه بودیم. نخستین نزاع خونین این دو گروه را در الجزایر ۱۹۹۰ و جنگ خونین نظامیان علیه اسلام‌گراها شاهد بودیم. نمونه‌های متعدد بعدی وجود دارد و بعد از بهار عربی شاهد موج جدیدی از آن در مصر و تونس و سوریه و سایر کشورها هستیم.

به هر حال می‌رسیم به بهار عربی و البته بهاری که بسیار زود به خزانی فرسوده و هول‌انگیز مبدل شد. ابتدا ببینیم خاورمیانه در مقطع بهار عربی چه شکلی یافته بود. ارقام را به طور کلی ارائه می‌کنم و بدیهی است که در میان کشورهای مختلف متفاوت است. در سال ۲۰۱۱ که بهار عربی آغاز شد آمار بیکاران در خاورمیانه، آمار اشتغال ناقص و اشتغال پاره‌وقت در بحرانی‌ترین سطح در جهان قرار داشت. علاوه بر آن، بعد از افریقای جنوب صحرا، شاهد بالاترین نرخ بی‌ثبات‌کاری در خاورمیانه هستیم (جدول یک).<sup>۴</sup>

---

<sup>۴</sup> آمار جدول برگرفته است از:

ILO's Global Employment Trends for Youth 2013 report. Regional data are from ILO's 2012 preliminary estimates; U.S. and E.U. data are from the OECD's second quarter 2012 data.

## جدول یک - اشتغال جهانی در ۲۰۱۱

منطقه	درصد بیکاران	درصد اشتغال ناقص	درصد شاغلان تمام وقت برای یک کارفرما
جهان	۸	۱۷	۴۲
خاورمیانه و شمال آفریقا	۲۲	۳۲	۳۵
آفریقای جنوب صحرا	۱۷	۳۲	۲۲
آمریکا	۱۲	۲۳	۵۱
اروپا	۱۱	۱۸	۵۸
اتحاد شوروی سابق	۷	۱۴	۶۰
آسیا	۵	۱۳	۴۰

همچنین در نمودار یک، تصویری از آمار جوانان بیکار در خاورمیانه در قیاس با دیگر مناطق جهان ارائه شده است.<sup>۵</sup>

### نمودار یک.



<sup>۵</sup> منبع:

Isobel Coleman, [Youth Unemployment in Middle East and North Africa](#), Democracy in Development, 2013.

از سوی دیگر، در خاورمیانه ۱۰ درصد بالایی جمعیت صاحب ۵۵ درصد درآمدها است (قابل مقایسه با ۴۸ درصد در ایالات متحده، ۳۶ درصد در اروپای غربی و ۵۴ درصد در آفریقای جنوبی) و سهم یک درصد بالایی می‌تواند فراتر از ۲۵ درصد کل درآمدها باشد (در ایالات متحده ۲۰ درصد، در اروپای غربی ۱۱ درصد و در آفریقای جنوبی ۱۷ درصد).<sup>۶</sup>

در پیکره‌بندی طبقاتی خاورمیانه از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو چه رخ داد؟ از سویی برنامه‌های توسعه که دنبال شد بر طیف اقشار مادون طبقه افزود. از سوی دیگر یک طبقه‌ی گسترده‌ی لمپن بورژوا به وجود آورد. در این جا لمپن بورژوا را به‌عنوان کسانی تعریف می‌کنیم که به سبب رانت وفاداری به نظام‌های حاکم در کشورهای خاورمیانه از موقعیت‌های برتر مالی بهره‌مند می‌شدند.

به موازت آن یک قشر جدید زاده شده که به قیاس لمپن پرولتاریا می‌توان آن را لمپن تکنوکرات نامید. لمپن تکنوکرات حاصل توسعه‌ی نظام‌های آموزش عالی اغلب بی‌ارتباط با بخش‌های اقتصادی و شاید اغلب با هدف کلان ورود دیرتر نیروی کار به بازار کار است.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که تحول دموگرافیکی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ در خاورمیانه رخ داد باعث شد که در بستری از مداخله‌های مکرر امپریالیستی، ارتجاع عربی و دیگر دولت‌های مرتجع منطقه، انبوهی از بیکاران و بی‌ثبات‌کاران در دل اقتصادهایی پدیدار شود که حتی از نابرابرترین اقتصادهای جهان امروز هم نابرابرترند. چنین است که وقوع بهار عربی به آن شکل و به آن شدت کاملاً طبیعی می‌نماید.

---

<sup>۶</sup> Facundo Alvaredo and Thomas Piketty, Measuring Top Incomes and Inequality in the Middle East, April 2015.

## خاورمیانه بعد از بهار عربی

اما چرا بهار عربی این قدر زود خزان زده شد. چرا آمال میلیون ها عرب در خاورمیانه‌ی امروز این گونه به یأس انجامید؟ دلایل شکست انقلاب های عربی چیست؟

این دلایل را باید در چند رشته عامل جست. دلیل اول همان است که پیش تر گفتم یعنی سرکوب نیروهای سکولار ملی و چپ. وقتی صحنه از این نیروها خالی شد بنیادگرایان بر موج های نارضایتی مردم سوار شدند. دلیل دوم هم این است که به نظر می رسد بسیاری از همین نیروهای چپ و یا ملی فاقد بدیل های امروزی هستند. منظورم این است که هنوز در همان حال و هوای مصر دوران ناصر نفس می کشند. کماکان گاه از بورژوازی ملی و الگوهای به بن بست رسیده‌ی توسعه گرایانه یا الگوهای اقتدارگرایانه‌ی دولتی سخن می گویند. الگوهایی که پیش تر از آزمون تاریخی شکست خورده بیرون آمد. آنان از گذشته‌ای اسطوره سازی می کنند که از جمله به سبب ناکارآمدی های درونی به تاریخ پیوست. چنین است که خاورمیانه می شود اساساً میدان ستیز دو توحش، دو بربریت، از سویی نظامیان و از سوی دیگر بنیادگرایان.

دو دلیل دیگر نیز برای شکست بهار عربی وجود دارد که به همان اندازه اهمیت دارند و هم پیوند با دلایل نخست هستند. یکی نقش پراهمیت ارتجاع عربی و دیگر دولت های قدرتمند منطقه است که در این میان این طرف یا آن طرف نزاع را تقویت می کنند. و مهم تر از آن نقش امپریالیسم و مداخله های امپریالیستی و نیز وجود اسرائیل به مثابه کانون مهم تنش جهانی در خاورمیانه است.

## گفتمان بدیل

اما راه حل چیست؟ چه باید کرد؟ طبیعی است که باید پاسخ داد که در این میدان شرورها و شرورترها، در این هنگامه‌ی ارتجاع نظامی و ارتجاع بنیادگرا، چه انتخابی باید به عمل آورد؟

در پاسخ عموماً شاهد دو تجویز (معمولاً به شکل تلویحی) هستیم. یکی تجویز به اصطلاح روشنفکران نولیبرالی که در عمل به ضریح امپریالیسم بشردوستانه دخیل بسته‌اند. و دیگری تجویز به ظاهر پراگماتیستی «اصحاب کهف» که این روزها از خوابی به درازی ربع قرن بیدار شده‌اند و برای بمب‌افکن‌های پوتین و رژیم «سکولار» اسد هلهله سر می‌دهند.

هر دو تجویز، آگاهانه یا ناخودآگاه، با شکست‌باوری مهر شکست را بر همه‌ی تحولات آتی خاورمیانه می‌زنند. یکی که در برابر امپریالیسم و ارتجاع منطقه زانو زده و دیگری که در پی انتخاب از زنجیره‌ی نامتناهی بدها و بدترها و بدین ترتیب تحکیم ساختارهایی است که این بدها و بدترها را پادرجای تر می‌کند.

نکته‌ی نخست که مایلیم بر آن تأکید کنم این است که جریان مترقی در خاورمیانه حتی فاقد گفتمان بدیل است. ساختن گفتمان بدیل نیازمند پراکسیس نظری و به‌منظور تلاش برای ساختن ضدهژمونی در مفهوم گرامشایی قضیه است. دو گفتمان رقیب در خاورمیانه‌ی امروز گفتمان بنیادگرایانه و گفتمان نولیبرالی است که هر دو نشان از دوزخ دارند. باید گفتمان سوم را ساخت و بر مبنای آن ضدهژمونی خلق کرد. طبعاً آن‌گاه می‌توان گام‌های بزرگ‌تر را برداشت. روشنفکر خاورمیانه‌ای وظایف سنگین‌تری بر دوش دارد چرا که وظایف نسل پیشین خود را هم باید توأمان انجام دهد. یعنی وظایفی فراتر از یک نسل بر دوش این روشنفکر است.

به هر حال، طبعاً در این جا انتظار هست وقتی صحبت از گفتمان بدیل می‌کنیم به موضوع بدیل روژاوا هم بپردازیم. بدیهی است در هنگامه‌ی جنگ دو ارتجاع امپریالیستی - بنیادگرایانه، بدیلی که از برابری و خودگردانی دموکراتیک می‌گوید نوری از امید با خود دارد. بنابراین نباید ارزش‌های درخشان مقاومت روژاوا را انکار کرد. اما در این مورد مایلیم بر سه نکته‌ی ویژه تأکید کنم.

نکته‌ی اول آن که رشد روژاوا در سال‌های اخیر حاصل یک بحران ژئوپلتیک بوده است. همان طور که بحران ژئوپلتیک توانسته فضایی برای بربالیدن یک جنبش مترقی ایجاد کند، یک همدستی سیاسی قدرت‌های منطقه‌ای و امپریالیستی هم می‌تواند زمینه‌ساز ضربه‌ی جدی به این جنبش شود. نکته‌ای اول این که تأکید می‌کنم: بر گسل ژئوپلتیک نمی‌توان بنای مستحکمی ساخت.

دو نقد دیگر بر جنبش روژاوا اولی به کیش شخصیت موجود در این جنبش مربوط است که فکر می‌کنم کاملاً روشن باشد و دومی و مهم‌تر این که به گمان من اساساً بدیل‌هایی آنارشستی از جنس خودگردانی دموکراتیک فاقد قابلیت اتکا و تحقق‌پذیری در مقیاس ملی یا منطقه‌ای هستند. این بدیل‌ها در برابر تولید ناموزون فضا که ذاتی انباشت سرمایه است راه‌حل قابل‌اتکایی نمی‌توانند ارائه کنند.

اما برگردیم به گفتمان مترقی بدیلی که باید بر روی آن تأکید کنیم. مهم‌ترین اولویت توجه به آن است که خاورمیانه به سبب وجود اسرائیل و نیز به سبب وجود ارتجاع ریشه‌دار و ثروتمند، همواره شاهد بحران‌های نظامی بوده و چنان که گفتیم به طور مشخص از ۱۹۸۰ به بعد قانون اصلی میلیتاریسم جهانی است. بنابراین نخستین خواسته‌ی هر گفتمان بدیل باید تأکید بر ارزش‌های «صلح» باشد. باید همواره تأکید کرد که این جنگ‌ها تنها به امپریالیسم و ارتجاع‌های منطقه‌ای سود رسانده است. نخستین خواسته صلح است.

علاوه بر آن، این گفتمان بدیل از حیث آن‌چه به دنبال آن است و تأکید بر حرمت گذاشتن به انسان و طبیعت ویژگی‌هایی مشابه گفتمان روژاوا دارد. اما این گفتمان را از جنسی باید ساخت که از آن طرحی عملی و قابل تحقق در دنیای مدرن امروز حاصل شود. یعنی در کنار ارتباطات افقی به ناگزیر باید شاهد ارتباطات عمومی سازمان‌دهی اقتصادی باشیم. در یک الگوی نظری انتزاعی این امر می‌تواند به شکل یک دولت دوگانه عمل کند که در درازمدت، در یک افق بسیار طولانی که می‌تواند ده‌ها و چه بسا بسیار بیش‌تر طول بکشد، وقتی نابرابری‌های فضایی به سطوح قابل تحملی رسید و وقتی نیاز به مدیریت متمرکز ارائه‌ی تسهیلات زیرساختی و خدمات عام‌المنفعه وجود نداشت، در دوردستی که اکنون صرفاً می‌توان تخیل کرد، سازمان‌دهی‌های افقی به تمامی جایگزین ساختارهای متمرکز شود. در سازمان‌دهی اقتصادی نه الگوهای توسعه‌گرایانه‌ی دهه‌های پنجاه و شصت کارسازند و نه الگوهای نولیبرالی که نتایج فاجعه‌بار آن را امروز در سرتاسر جهان می‌بینیم. آن‌چه امروز نیاز داریم سامان دادن الگویی مبتنی بر سازمان‌دهی دموکراتیک اقتصادی مختلط است.

از آن‌جا که این الگو مبتنی بر تخصیص دموکراتیک منابع محدود اقتصادی است، پیش از هر چیز مستلزم وجود دموکراسی سیاسی است. خاورمیانه تنها منطقه‌ای در این جهان است که در بسیاری از موارد حتی فاقد حداقل نهادهای لیبرالی اعمال مدیریت است. باید این نهادها تکوین یابند و حضور داشته باشند. اشاره به ارزش و اهمیت تجربه‌هایی مثل روژاوا، نباید اهمیت نهادهای به‌اصطلاح دموکراسی نمایندگی را در خاورمیانه‌ی امروز کم‌رنگ سازد. اما اگر از سازمان‌دهی دموکراتیک برای عدالت در تخصیص منابع می‌گوییم، باید از سازوکارهای بازتوزیعی به‌منظور عدالت در توزیع منابع نیز برخوردار باشیم.



## بحران طبیعت در خاورمیانه

نکته‌ی بسیار مهم دیگر که باید به آن توجه داشت بحران زیست‌محیطی خاورمیانه است. حادثه‌ترین بحران زیست‌محیطی جهان امروز در خاورمیانه وجود دارد و تا سال ۲۰۴۰ این منطقه درگیر سخت‌ترین بحران خشکسالی خواهد شد. یک طرف این بحران تغییر اقلیم است و طرف دیگر و مهم‌تر همان مبحث «آنتروپروژن» است؛ یعنی برهم زدن متابولیسم طبیعت با برنامه‌های توسعه و البته در خاورمیانه علاوه بر آن با جنگ و با نفت. یعنی تغییر اقلیم و سه عامل برنامه‌های توسعه و جنگ‌ها و پی‌آمدهای زیست‌محیطی استخراج نفت محیط زیست خاورمیانه را از نفس انداخته است.

براساس مطالعات انجام شده تا سال ۲۰۴۰:<sup>۷</sup>

۱. از میان کشورهای خاورمیانه تنها مصر جزو کشورهای با بیش‌ترین بحران آب طی ۲۴ سال آتی نیست.
۲. خارج از خاورمیانه تنها کشورهای سن مارینو، سنگاپور، و شیلی بحران خشکسالی خواهند داشت که فاصله‌ی جغرافیایی دوری با خاورمیانه دارند.
۳. کشورهای آسیای مرکزی شامل قرقیزستان، آذربایجان، قزاقستان، ارمنستان، ترکمنستان و ازبکستان که دارای مرزهایی با خاورمیانه هستند نیز بحران آب خواهند داشت.
۴. کشور پاکستان (مجاور خاورمیانه در جنوب آسیا) و نیز اسپانیا و یونان (مجاور خاورمیانه در جنوب اروپا) نیز جزو کشورهای دارای حادثه‌ترین بحران آب خواهند بود.

---

<sup>7</sup> Andrew Maddocks, Robert Samuel Young and Paul Reig, Ranking the World's Most Water-Stressed Countries in 2040, World Resources Institute, August 26, 2015.

اشاره‌ام به این موارد با این هدف است که بحران خشکسالی آتی خاورمیانه با جابه‌جایی‌های جمعیتی در این منطقه و حتی به مناطق مجاور نیز قابل حل نخواهد بود. برای تخفیف بحران محیط زیست در خاورمیانه نیازمند اراده‌ای فراتر از یک دولت - ملت هستیم. باید همه‌ی ملت‌های منطقه برای حل این موضوع بکوشند. در این جا می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که نه تنها بحران محیط زیست بلکه بحران‌های متعدد اقتصادی - اجتماعی خاورمیانه مستلزم اراده‌ی فراملی است. یعنی گفتمان روشنفکری باید بر برادری مردم این منطقه تأکید کند و به دنبال جنبشی اساساً فراملی برای خواسته‌های صلح و عدالت و دموکراسی و محیط‌زیست‌گرایی باشد. برادری ملت‌ها از طریق نفی هویت‌های قومیتی، ملی، مذهبی، جنسیتی و غیره حاصل نمی‌شود بلکه از دل احترام به همین هویت‌های متعدد است که می‌توان به برادری ملت‌ها دست یافت.

### سخن آخر

سخنم را خلاصه می‌کنم سخت‌ترین و تلخ‌ترین سال‌ها از بدو شکل‌گیری خاورمیانه‌ی جدید تا امروز اکنون در این منطقه حاکم است. جایی که گاهواره‌ی تمدن بشری بوده اکنون به میدانگاه افراطی‌ترین توحش‌های ضدبشری بدل شده است. استمرار وضع موجود خاورمیانه را به سمت شکل‌گیری دولت‌های شکننده‌ی بحران‌زده‌ای می‌برد که قادر به تأمین حداقل نیازهای شهروندان خود نخواهند بود.

روشنفکر خاورمیانه‌ای اما با مهاجرت نمی‌تواند با این بحران‌ها مقابله کند. خطابم انبوه آنانی که از این جا رانده شده‌اند نیست، بلکه آنانی است که خود راه مهاجرت را برمی‌گزینند. چه بسا قدرت‌گیری راست

افراطی نژادپرست در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری این گزینه را، ولو به‌عنوان یک راه‌حل فردی نیز، سلب کرده باشد. باید گفتمان قابل‌اتکای بدیلی در برابر دو توحشِ در جدال ساخت؛ گفتمانی که مبنای عمل باشد. اما ساختن چنین گفتمانی قبل از هر چیز مستلزم احیای امید است. چنین است که امروز بیش از هر زمان دیگری به یک خیزش امید نیاز داریم.